



از کی و چگونه با شهید عارف‌الحسینی آشنا شدید؟

از اوایل طلبگی که ایشان در مدرسه جعفری تدریس می‌کردند، از محضر شریف ایشان استفاده کردم و از همان ابتدای کار، یعنی ضرب ضریباً شاگرد ایشان بودیم.

شیوه شاگردپروری ایشان چگونه بود؟

شیوه تدریستان بسیار شیوا، ساده، صمیمی و رسا و شیرین و توأم با اخلاص بود.

ارتباطشان با طلاب چگونه بود و آنها را چگونه جذب می‌کردند؟

ایشان بسیار مرد باخدا و باصفائی بود و طلاب جذب ایشان می‌شدند. بسیار ساده‌زیست بود و هر چه در دل داشت، همان را بسر زبان می‌آورد. نه تنها با طلاب که با مردم عادی هم همین‌طور بود. خیلی صمیمی بود و با همه دوست می‌شد. کسی که صفای باطنی داشته باشد، مردم خود به خود به او جذب می‌شوند و مثل پروانه دور شمع وجودش می‌چرخد. ایشان با همه مردم خیلی صمیمی و راحت و صاف بودند.

با توجه به نگاهی که در پاکستان به روحانیت شیعه وجود دارد، ایشان تا چه حد توانست جوانان را برای پیوستن به سلک روحانیت جذب کنند؟

زمانی که ما از محضر ایشان استفاده می‌کردیم و پیش ایشان درس می‌خواندیم، بعضی وقت‌ها ایشان از شهر پاراچنار تا پیشاوره که حدود ۵۵۰ کیلومتر فاصله دارد، فقط برای شرکت در یک جلسه، با آن ماشینی‌های قراضه ۳۰ سال قبل تشریف می‌برد. بعد به من می‌گفت: «آقا اصغر! برو صندلی جلوی ماشینی جی.تی.اس را برام بگیر.» جی.تی.اس ماشینی‌های دولتی بودند. ایشان چون پاها و قد بلندی داشتند، در آنجا راحت‌تر بود. ایشان حتی قبول نمی‌کرد کسی که روی آن صندلی بود، بلند شود و جایش را با ایشان عوض کند و از قبل می‌گفت برو آن صندلی را برای من بگیر. ایشان برای شرکت در یک جلسه، این فاصله طولانی را می‌رفت و مردم که صمیمیت و اخلاص ایشان را می‌دیدند، دورش جمع می‌شدند و علاقه پیدا می‌کردند که در درسش شرکت کنند. حتی عده‌ای بودند که می‌خواستند دکتر و مهندس شوند و درس‌هایشان را در دانشگاه‌های دولتی رها کردند و آمدند و طلبه شدند. به خاطر عشقی که ایشان به اسلام و امام و انقلاب داشت و به خاطر صمیمیتی که داشت، مردم خیلی زود جذب ایشان می‌شدند. یک نفر از مخالفین سرسخت ایشان بود، یکی دو بار که در پیشاوره با ایشان ملاقات کرد، از نزدیک‌ترین مدافعان ایشان شد.

روحانیون پاکستان چندان گرایش به مسائل سیاسی نداشتند

و نوعی سیاست‌گریزی در میان آنها وجود داشت. سید چگونه توانست آنها را به سیاست علاقمند کند؟

هنگامی که ایشان در نجف تحصیل می‌کرد، از آنجا با کارهای سیاسی امام آشنا شد و مطیع امام بود و نماز مغرب را همیشه پشت سر امام می‌خواند و از همان زمان انگیزه مبارزه با استعمار و استعمار در دلش بود. بعد به پاکستان آمد و شروع به تدریس کرد. اوایل انقلاب ما برای اینکه فیلم‌های انقلابی را نشان بدهیم، تلویزیون بزرگ و ژنراتور برق می‌بردم، چون هنوز بعضی جاها برق نبود. مثل امروز نبود که همه ابزار، سبک و در دسترس هستند. آن موقع ما برای یک روز و یک شب می‌رفتیم

ایشان بسیار مرد باخدا و باصفائی بود

و طلاب جذب ایشان می‌شدند. بسیار ساده‌زیست بود و هر چه در دل داشت، همان را بر زبان می‌آورد. نه تنها با طلاب که با مردم عادی هم همین‌طور بود. خیلی صمیمی بود و با همه دوست می‌شد. کسی که صفای باطنی داشته باشد، مردم خود به خود به او جذب می‌شوند و مثل پروانه دور شمع وجودش می‌چرخد. ایشان با همه مردم خیلی صمیمی و راحت و صاف بودند.

و ایشان امر می‌فرمود که برای مردم از انقلاب بگویند و آنها را با انقلاب و خط امام آشنا کنند تا به این طرف روی بیاورند. ایشان هر جا که سخنرانی می‌کرد، این بیش از همه مردم می‌داد. یادم هست یک روز ماه رمضان هنگام غروب بود و ایشان در مسجد جامع پاراچنار سخنرانی می‌کرد. اوایل انقلاب بود و بنی صدر خیانت و فرار کرده بود. مخالفین در کشورهای دیگر می‌گفتند این چه جور مملکتی است که یک رئیس‌جمهور این قدر رای بیاورد و بعد به این آسانی او را کنار بگذارند؟ ایشان در توجیه می‌گفتند اگر شما این کار را بکنید، آن هم به این دلیل که حرفی را که شما می‌خواهید، انجام نمی‌دهد، این عیبی ندارد، ولی اگر کس دیگری این کار را بکند، عیب است؟ اگر عیب است برای شما هم هست. آخوندهای پاکستان این‌طور بودند که فقط همان درس حوزه را می‌خواندند و به کارهای دیگر کار نداشتند، اما ایشان دید وسیعی داشت و جهان‌دگری را معرفی می‌کرد و می‌گفت مادام که انسان از اوضاع دنیا و سایر

مسلمانان خبر نداشته باشد، چگونه می‌تواند به مستضعفین و محرومین کشور خودش کمک کند؟ آن موقع ارتباطات مثل امروز نبود و امکانات بسیار اندک بود، ولی ایشان سعی داشت با همان امکانات کم، مردم را از خواب غفلت بیدار کند، چون مردم اگر بیدار و هوشیار نباشند، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند.

سید در عین حال که سعی می‌کرد گرایش به سیاست را در بین مردم ترویج کند، موج انقلاب اسلامی ایران هم بود. نقش سید در هر چه بیشتر آشنا کردن مردم پاکستان با انقلاب و سوق دادن آنها به تفکرات امام در چه حد بود؟

یک آقائی بود به نام آقای سید علی موسوی از منطقه بلدستان. ایشان برای سخنرانی به پاراچنار آمده بود، چون در آنجا اعیاد ائمه اطهار، به خصوص هفدهم ربیع‌الاول و پانزدهم شعبان و غیره خیلی با هیجان برگزار می‌شود. پاراچنار شهر کوچکی است. در آن سخنرانی، ایشان گفت که پاراچنار مثل قم است. همان‌گونه که انقلاب ایران از قم شروع شد و به کل ایران و کل جهان سرایت کرد، انقلاب پاکستان هم از پاراچنار سرچشمه می‌گیرد و به کل پاکستان سرایت می‌کند.

این را در زمان سید گفتند؟

بله، ولی هنوز سید به رهبری شیعیان پاکستان منصوب نشده بود، یعنی ایشان حتی قبل از رهبری، این قدر در پاراچنار کار می‌کرد و زحمت می‌کشید و مردم را از خواب غفلت بیدار می‌کرد که یک روحانی برجسته پاکستان در یک سخنرانی این حرف را زد، یعنی خدمات سید این قدر برجسته بودند که در مدت کوتاه، کل مردم پاکستان تحت تاثیر انقلاب اسلامی قرار گرفتند.

شهید به خاطر حمایت از انقلاب اسلامی ایران، چقدر مورد مزاحمت و طعن دیگران بود؟

بدیهی است که دشمن از هر کانالی علیه کسی که می‌خواهد به ضررش صحبت کند، به او ضربه می‌زند. در همان لباس روحانیت هم کسانی بودند که سید را اذیت می‌کردند و می‌خواستند جلوی بعضی از کارهایش را بگیرند، ولی سید سرسختانه می‌فرمودند من حاضرم هر بلائی را بر خود بخرم، ولی حاضر نیستم سرسوزنی از خط امام و ولایت فقیه عقب‌نشین کنم. شهید غیر از شیعیان، در میان اهل سنت هم مقامی داشت و مقبول بود. شهید آنها را هم از خواب غفلت، بیدار و متحد کرده بود. استعمار فهمید که اگر سید باقی بماند، هم برای شیعه و هم برای اهل سنت، مرد قابل اعتماد و احترامی خواهد بود و لذا عده‌ای را چه در لباس روحانیت و چه به صورت مردم عادی، علیه ایشان می‌شوراند. شهید

ساده زیست، متواضع و مهمان‌نواز بود...

«سلوک فردی و اجتماعی شهید عرف‌الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام محمد اصغر رجائی

• درآمد

سلوک فردی و حسن خلق رهبران انقلابی در پیشبرد اهداف آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شهید عارف‌الحسینی در پرتو همین صفات حسنه بود که توانست به رغم نامساعد بودن شرایط اجتماعی پاکستان، بر سرنوشت و نگرش شیعیان آنجا تا تأثیرات عمیقی بگذارد.



مختصری به مقام رفیعی برساند و کاری کند که شیعیان ایران، لبنان و سایر نقاط جهان، شیعیان پاکستان را بشناسند و درک کنند. زمانی که اسرائیل به لبنان و یا شوروی به افغانستان حمله کرد، ایشان خیلی سریع مسلمانان پاکستان را در جریان واقعت امور قرار داد و آنها را مطلع کرد. **موقف ایشان در برابر سلفی های پاکستان چگونه بود که در عین حال که به آنها نزدیک می شد، مانع از توسعه شان در پاکستان بشود؟**

هر کس هر مذهب و مسلکی که داشت، سید سعی می کرد او را به خود نزدیک کند. اگر راهش غلط است و اشتباه می رود، این را به او تفهیم کند و از حقایق مطلع کند. اولین مرحله کار ایشان این بود. اگر می توانست آنها را قانع کند که از کارهای انحرافی دست بردارند که هیچ، وگرنه با استدلال و منطق با آنها مباحثه می کرد. در هر حال سید سعی داشت آنها را با خود جمع کند، ولی اگر به این نتیجه می رسید که قصد اصلاح شدن ندارند و می خواهند به راه کج خود ادامه بدهند، قاطعانه با آنها برخورد می کرد. آغوش سید به روی همه باز بود، ولی در مواردی که شیوه های علمی و منطقی به نتیجه نمی رسید، قاطعانه در برابر آنها می ایستاد. ایشان می فرمود که وهابیت غیر از تسنن است و اینها با هم فرق دارند. اهل سنت، وهابیت را قبول ندارد و بالعکس. اولین کسانی که علیه وهابیت، کتاب نوشته بودند، اهل تسنن بودند و حتی عبدالوهاب از برادران دینی سید، کتابی علیه وهابیت نوشتند. ایشان این روش را داشتند که هر کس را با هر مسلکی چه شیعه چه اهل تسنن با آغوش باز می پذیرفتند و اگر کج و اشتباه می رود، با موعظه و نصیحت و بحث، راه درست را به او بفهماند، ولی اگر هیچ کار دیگری کارگر نبود، قاطعانه و محکم روی روی آنها می ایستاد و از مواضع خود صمیمانه دفاع می کرد.

آخرین خاطره شما از سید چیست؟

من از شهید خاطرات زیادی دارم. یکی زمانی بود که درس می خواندم و خرمشهر محاصره شده بود. اخبار ساعت ۲ ایران در پاکستان می شود ساعت ۳:۳۰. ما خدمت ایشان درس داشتیم و ایشان خلاصه اخبار را گوش می داد. خرمشهر محاصره شده بود. نزدیک غروب ایشان به من گفت که اصغر! برو و بچه ها را جمع کن، من رفتم و طلاب را جمع کردم. همیشه غروب ها طلاب پرونه وار دور ایشان جمع می شدند. ایشان گفت: «خرمشهر به دست زرمندان اسلام محاصره شده، شما روزه بگیرید به این نیت که خدا خرمشهر را آزاد کند. همه بلند شدیم و سحری خوردیم و روزه گرفتیم. غروب روز بعد هنوز افطار نکرده بودیم که خداوند متعال، خرمشهر را آزاد کرد. خاطره دیگری که از ایشان دارم این است که روزی در محضر ایشان نشسته بودیم. ایشان ۱۲۰۰ رویه حقوق معلمی می گرفت. مهمان نواز هم بود و همیشه زیاد مهمان داشت. یک روز در جلسه نشسته بودیم که یک نفر آمد و گفت که خیلی تنگدست است. ایشان دست برد توی جیب و ۵۰ رویه که آن موقع پول زیادی بود به او داد. ما که ندیدیم، ولی آن آقا وقتی ۵۰ رویه را دید، خیلی خوشحال شد و شروع کرد به تعریف و تمجید از ایشان. ایشان خیلی عصبانی شد و گفت: «۵۰ رویه به تو دادم و این قدر تمجید می کنی. خداوند متعال این قدر به انسانها کرامت و لطف کرده و شکر نمی کنی. خودت را به خاطر ۵۰ رویه ذلیل و خوار کن. بلند شو و از اینجا برو بیرون.» ما اگر به کسی کمک کنیم و از ما تشکر نکنند، ناراحت می شویم. موارد خیلی کمی پیش می آمد که ایشان عصبانی شود، مخصوصا در مدرسه و موقع درس، ولی آن روز عصبانی شد.

خاطره دیگری که از ایشان دارم روزی بود که آیت الله بهشتی ۷۲ تن از یاران ایشان به شهادت رسیدند. در آن زمان ما کوچک بودیم و بینش سیاسی چندانی نداشتیم. یادم هست که ایشان به شدت متأثر بود و افسوس می خورد. ■



مجالس عزاداری و امثالهم را برقرار کنند و کاری به کار سیاست نداشتند، اما سید معتقد بود که ما غیر از تحفظ مجالس عزاداری امام حسین (ع) باید در میدان سیاست هم وارد بشویم و اگر مراکز اصلی مملکت در دست ما نباشد از شیطنتها و دسیسه های دشمن اطلاعی نداشته باشیم و در مقابل او نتوانیم تصمیم گیری درست بگیریم، به هدف نمی رسیم. ما باید در سیاست هم دخالت کنیم. همین سبب شد که ایشان سمینار بزرگی را در شهر لاهور منعقد و در آنجا طی سخنرانی اعلام کرد که ما وارد میدان سیاست هم می شویم و بعد هم خیلی سریع وارد این میدان شد و برنامه های خود را اجرا کرد و بسیار هم موفق شد. ایشان معتقد بود که شیعه و سنی، همه مسلمانند و دشمن همه مشترک است. مسلمانان هیچ فرقی با هم ندارند و همگی یکی هستند. حتی ایشان در مسافرت هایی که اهل سنت به پاراچنار می کردند با ایشان به جای دیگری می رفت، وقتی می دید وقت نماز است، با برادران به نماز می ایستادند و این کارشان تأثیر بسیار زیادی در مردم اهل سنت داشت و می دانستند که آقایی هست که دید و بینش وسیعی دارد و دنبال اختلافات شیعه و سنی نیست.

با وجود همه مشکلاتی که شیعه در پاکستان دارد، سید تا چه حد توانست جایگاه شیعه را در آنجا تثبیت کند و نسبت به دوران های قبل و یا حتی بعد از خودش، آن را از صدمه

روحانیون پاکستان فقط همان درس حوزه را می خوانند و به کارهای دیگر کار نداشتند، اما ایشان دید وسیعی داشت و جهان دیگری را معرفی می کرد و می گفت مادام که انسان از اوضاع دنیا و سایر مسلمانان خبر نداشته باشد، چگونه می تواند به مستضعفین و محرومین کشور خودش کمک کند؟ ایشان سعی داشت با امکانات کم، مردم را از خواب غفلت بیدار کند، چون مردم اگر بیدار و هوشیار نباشند، نمی توانند از حقوق خود دفاع کنند.

خوردن محفوظ بارداد؟

طی ۴ سال رهبریت ایشان، با امکانات بسیار کم و مشکلات فراوان، ایشان توانست خیلی سریع مردم پاکستان و به خصوص شیعیان را در جایگاه خودشان قرار بدهد. بعد از اعلام مواضع در آن سخنرانی که اشاره کردم، بعضی از سران گروه های سیاسی احساس خطر کردند و سعی داشتند به هر شکلی بر سر راه سید موانع و مشکلاتی را ایجاد کنند که حزبشان به خطر نیفتد، ولی سید با آن درایت، با آن شب و روز کار کردن، با آن دین داری، با آن خلوص و اخلاص و فداکاری توانست مردم مسلمان پاکستان، بالخصوص شیعیان را در مدت بسیار

چندین بار خواست استعفا بدهد. ایشان می گفت من می خواهم این رهبریت را برای خدمت به کار بگیرم و اگر هم نباشد، می توانم خدمت کنم. یکی از علمای بسیار برجسته پاکستان به ایشان گفت که نه، شما استعفا نده. اینها کار خودشان را انجام می دهند، شما هم کار خودت را انجام می دهی. در هر حال بر سر راه ایشان مانع تراشی می کردند، تهمت های ناروا می زدند، نعوذ بالله حقوق بگیر از ایران معرفی می کردند، در حالی که از ایران کمکی به ایشان نمی شد.

چه عاملی موجب شد که به رغم همه این کارشکنی ها و مشکلات، سید توانست کار خودش را انجام بدهد؟

سید سرسری و سریع تصمیم نمی گرفت، بلکه به همه جوانب و تأثیرات مثبت و منفی آن فکر می کرد و به نتیجه که می رسید، قاطعانه می ایستاد و کار می کرد. ایشان همیشه می فرمود که ما وظیفه و تکلیفی داریم و باید به آن عمل کنیم. اگر موفق شدیم و به جانی رسیدیم الحمدلله، اگر موفق نشدیم، لافاقل در روز قیامت عذری داشته باشیم که به وظیفه مان عمل کرده ایم. ایشان طبق وظیفه عمل می کرد و خدا هم همراهشان بود.

به رغم اینکه در پاکستان شخصیت های برجسته ای بودند که رهبری شیعیان را به عهده بگیرند، چه شد که ایشان نسبت به سایرین ترجیح پیدا کرد؟

آن زمانی که شیخ مفتی جعفر حسین «اعلی الله مقامه» رهبری پیشین شیعیان پاکستان رحلت فرمود، علمای استان های بزرگ و کوچک پاکستان جمع شدند تا رهبر جدید شیعیان را انتخاب کنند. دولت و استعمار از این خبر اطلاع پیدا کردند و خودشان آقای حامد علی موسوی را به عنوان رهبر شیعیان پاکستان انتخاب کردند، اما شهید به دو دلیل، این امتیاز را داشت که علمای برجسته پاکستان، ایشان را انتخاب کنند. دلیل اول اینکه عده ای می خواستند ایشان را به عنوان رهبر انتخاب و از ایشان به عنوان ابزار استفاده کنند و کار خودشان را انجام بدهند و گمان نمی کردند که این سید تا این حد دارای بصیرت باشد. عامل دوم این بود که وقتی خرمشهر آزاد شد، مردم پاراچنار همان شب و فردای آن روز راهپیمائی کردند. دولت شیعیان را در منطقه ای به نام سله مورد حمله قرار داد. دو روز درگیری بود. شهید خیلی زحمت کشید و به من و آقای دیگری که در دولت نفوذی هم داشت و عده ای دیگر امر فرمود که با دولت مذاکره کنیم و به دولت فشار آورد که شیعه ها را صحیح و سالم بیرون آورد. اینها تقریباً چند سال آواره بودند. آقایی بود به نام کربلانی دادو که ۷ تا فرزند و سه چهار محافظ داشت. اینها را به طرز فجیعی کشتند و این در زمانی بود که شوروی در افغانستان بود و مهاجرین افغانی، کل منطقه پاراچنار را در دست داشتند و مردم پاراچنار را مجبور کردند که آنجا را در اختیارشان قرار بدهند و در آنجا خانه ها درست کردند و چادر زدند و کربلانی دادو و پسران و محافظین و حتی زن و بچه های کوچک را به قتل رساندند. دولت می خواست از ما اسیر بگیرد و ما را جریمه کند و می گفت چرا آنجا نرفتید تا به این مردم کمک کنید، اما مردم نرفته بودند و علیه دولت جوی درست شد. طلبه ها را به زندان برده بودند. در مدتی که در زندان بود، انجمنی درست شد و تصمیم گرفتند علیه دولت برنامه ای درست کنند و اقدامی بشود. شهید و یک نفر دیگر به نام حاجی سهال که رئیس انجمن حسینیه بود به زندان رفتند. این خبر به سرعت در پاکستان انتشار پیدا کرد. مردم دیدند که این سید، چه انسان شجاعی است و همین باعث شد که او را به عنوان رهبر شیعیان پاکستان انتخاب کنند.

تفاوت رهبری سید با رهبران پیشین و علمای برجسته پاکستان چه بود که از آنها متمایز شد؟

آقایان فقط می خواستند احکام و آداب شخصی اجرا شود،